بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه جلسه قبل

بحث امر به شیء، نهی از ضد از مباحث بسيار مهم ملازمات است و یک جلد محاضرات راجع به بحث ضد است. در ضد خاص که مقام اول بود دو دلیل عمده براي امر به شيء، نهي از ضد خاص وجود دارد:

دلیل اول، مقدمیت عدم ضد برای ضد دیگر است. همان‌طور که بیان شد این دلیل می­گوید: عدم ضد، مقدمه وجود ضد دیگر است و لذا امر که روی ضد آمد، امر دیگری هم‌ روی عدم ضد دیگر می‌آید و اين مستلزم اين می‌شود که امر به شيء،‌ نهي از ضد ديگر کند؛ چون امر روي ترک ضد ديگر می‌رود و در این حال، نهي روي فعلش می‌آید؛ مثلاً امر به بياض يعني امر به عدم سواد و امر به عدم سواد هم يعني نهي از سواد. لذا با اين دو مقدمه‌ای که بيان شد امر به شيء، نهي از ضد می‌شود.

همان‌طور که مطرح شد مهم‌ترین دلیل برای مقدمیت، تمانع و تنافر بین ضدین است که اين دليل در کلمات قدما هم بوده است. ضدین، متمانعان، متنافران و لایجتمعان هستند و دو چيزي که متمانعان و لايجتمعان باشند يعني هر يک، مانع ديگري است. براي وجود هر چيزي، عدم مانع لازم است و لذا عدم هرکدام، مقدمه‌ای براي ديگري می‌شود.

# پاسخ به دليل مقدمیت

دلیل مقدمیت می‌گوید: وجود ضد با عدم ضد تقدم و تأخر دارند و ‌رتبه عدم ضد، قبل از وجود ضد است و مقدميت دارد؛ اما در نقطه مقابل غالب محققين معتقدند که وجود ضد و عدم ضد ديگر در رتبه واحده هستند؛ مثلاً وجود بیاض و عدم سیاهی، وجود الازاله و عدم الصلاة در رتبه واحده هستند. برخلاف استدلالی که می­گفتند: تمانع دارند و یکی عدم مانع می‌شود و عدم مانع مقدم بر ضد ديگر است و از باب مقدمیت، امر آن به اين تسری پیدا می‌کند؛ اما در این قول جمع کثيري می‌گویند: این‌ها تقدم و تأخر ندارند بلکه وجود اين ضد و عدمش در رتبه واحده هستند.

نسبت به استدلال تمانع و تعاند (مقدمیت) جواب‌هایی داده‌شده است. جواب مرحوم نائینی بررسي شد و ما در داوری بین آنچه مرحوم نائینی فرمودند و آیت‌الله خوئی اشکال کردند به یک نوع تفصیل رسیدیم.

# جواب دوم به دلیل مقدمیت

مناقشه دوم، نقض به نقیضین است. اشکال نقضی به استدلال مقدمیت این است که عین فرمایش شما در نقیضین هم می­آید درحالی‌که در نقیضین شما این اعتقاد را ندارید و قائل به اين نيستيد که عدم نقيض، مقدمه نقيض ديگر است.

همان‌طور که سواد و بیاض، جلوس و قيام و ... تمانع دارند و از تمانع به مانعیت هرکدام برای دیگری می‌رسید و به این می‌رسید که عدم مانع، شرط و جزء علت است پس مقدمه است؛ عین این مطلب را به‌طریق‌اولی در نقیضین می­توانید بگویید. برای این‌که تمانع بین وجود و عدم یک‌چیز، مثل وجود کتاب و عدم کتاب، وجود ازاله و عدم ازاله، خیلی قوی‌تر از ضد است.

در اینجا تمانع مقتضی این است که یکی مانع دیگری باشد و این مستلزم این است که بگویید: وجود هر یک از این نقضین، متوقف بر عدم مقابل آن است؛ یعنی باید بگویید: وجود الف با عدم الف تمانع دارند و قابل‌جمع نیستند؛ مثل سواد و بیاض. اگر تمانع دارند باید عدم مقابل، مقدمه این باشد و عدم عدم باید مقدمه برای وجود باشد. سواد و بیاض تمانع دارند و سواد مانع است پس عدم سواد، شرط و مقدمه می‌شود.

## عدم العدم، وجود است نه مقدمه وجود

لازمه این مطلب این است که عدم العدم، مقدمه وجود شود درحالی‌که عدم العدم، همان وجود است و عدم العدم باوجود در رتبه واحده هستند نه این‌که مقدمه باشد. سلب در سلب، وجود و ایجاب می‌شود نه مقدمه وجود. حتی اگر بگوییم: سلب در سلب، مقدمه وجود این شیء است این ارتفاع نقیضین است چون معلوم می‌شود که در یک جایی هیچ‌کدام از این‌ها وجود ندارند (چون یکی عدم است و دیگری مقدمه وجود و هنوز وجود پیدا نکرده است).

پس اگر به‌صرف تمانع بخواهید قائل به مانعیت شوید به معنایی که عدم آن، شرط و مقدمه است، باید این را در نقیضین هم بگویید. چون در نقیضین هم وجود و عدم تمانع دارند و اگر وجود از عدم این شیء مانع است پس عدم وجود، مقدمه برای این وجود است درحالی‌که عدم الوجود، همان وجود است و مقدمه نیست؛ بنابراین از نگاه تمانع و تنافر به مقدمیت نمی‌توان رسید.

# جواب بر مناقشه دوم

بعضی این‌گونه جواب داده‌اند: تمانع درجایی مستلزم این است که یکی از آن دو مقدمه برای دیگری باشد که دو امر وجودی باشند نه اینکه یکی وجودی و دیگری عدمی باشد (در نقیضین، یکی وجودی و دیگری عدمی است پس اشکال نقضی وارد نیست). این جواب درواقع تصرف در اصل دلیل است.

البته برخی این جواب را قبول نکرده‌اند و گفته‌اند: شما با مسائل بازی می‌کنید؛ اما به نظر می‌آید جواب درست است چون تمانع بین وجودیین، موجب تقدم یک‌طرف بر دیگری می‌شود. در نقیضین عدم عدم، وجود است و دو چیز نیست. جایی که عدم یکی، عین دیگری نباشد آنجا مقدمه می‌شود. در نقیضین، عدم وجود، همان وجود است اما عدم سواد، بیاض نیست بخصوص در ضدهایی که ثالث دارند.

بنابراین این نکته نشان می‌دهد که تمانع در وجود و عدم، یک انتزاع است به خلاف تمانع دو امر وجودی که یک برخورد در عالم واقع است. تمانع بین نقیضین یک تحلیل است و الا در عالم واقع عدم نمی­تواند باشد و با وجود درگیر بشود؛ اما تمانع بین ضدین یک امر عینی خارجی است، مثلاً ازاله و صلاة هر دو در عالم واقع می‌توانند باشند و درگیر شوند، بخصوص ضدی که ثالث دارد.

پس به‌صرف مقایسه ضدین با نقیضین نمی‌توان گفت که اصل استدلال مخدوش است بلکه این استدلال درجایی صحیح است که هر دو وجودیین باشند و در آنجا می‌توان از تمانع به مقدمیت یکی بر دیگری رسید اما درجایی که وجود و عدم باشند این نقض وارد نیست.

# جواب سوم به دلیل مقدمیت

این جواب در فرمایشات مرحوم نائینی و مرحوم آخوند و مرحوم اصفهانی آمده است. محاضرات هم از مرحوم آخوند به‌عنوان وجه سوم نقل می‌کند.

## مقدمه

دو امری که ضدین هستند درآن‌واحد و در یک موضوع جمع نمی‌شوند؛ اما در دو موضوع و یا در دو زمان جمع می‌شوند. این شخص که موضوع واحد است نمی‌شود درآن‌واحد هم جالس باشد و هم قائم. همچنین اجتماع ضدین در مرتبه واحده هم جایز نیست؛ یعنی در یک رتبه تحلیلی که در نظر می‌گیریم دو ضد باهم جمع نمی‌شود.